

ارتباط پیامبر اکرم ﷺ با مسیحیان تعامل یا تقابل؟

* محمدحسین طاهری

چکیده

در سال‌های اخیر بزرگ‌ترین اهانت‌ها از جانب خربیان به ساخت مقدس پیامبر اکرم ﷺ، شکل گرفت. مانند اهانت پاپ بندیکت شانزدهم به پیامبر اکرم ﷺ، اهانت روزنامه‌های دانمارک و نروژ به ایشان، ساخت فیلم علیه ایشان و اسلام و...، این مقاله با بررسی استنادی بررسی می‌کند که با بیان موارد گوناگون تعامل و گفت‌وگو از جانب نبی اکرم ﷺ با مسیحیان، بر این شبهه که اغلب از سوی خربیان و مسیحیان مطرح می‌شود که حضرت محمد ﷺ، پیامبر خشنوت است، خط بطلانی کشد آن حضرت را صلح‌طلب، مدافع گفت‌وگو و حامی اقلیت‌های دینی معرفی نماید. از این‌رو، موارد متعددی از گفت‌وگوها، تعاملات و نامه‌های ایشان برای تأیید این ادعا مطرح شده است و برخی از اصول این تعامل بیان می‌شود تا هم اخلاق سیاسی حاکم بر رفتارهای ایشان، که برگرفته از اصول اعتقادی اسلام است، مشخص شود و هم پاسخی بر نگاه دور از واقع خربیان و مسیحیان خوبی به این شبهه باشد.

کلیدواژه‌ها: پیامبر اکرم، تعامل، مسیحیت، خشنوت، رحمت، گفت‌وگو، دیدار، مکاتبه.

مقدمه

هزاران مورد آن در تاریخ است. «خشونت طلبی پیامبر اسلام و پیروان ایشان» و «گسترش دین اسلام با شمشیر»، از اولین تهمت‌هایی بودند که به نبی مکرم اسلام ﷺ وارد شدند. این تهمت‌ها بعد از پیروزی‌های بزرگ اسلام در اروپا آن روز، و اغلب توسط مسیحیان و اروپاییان در جهان نشر یافتد. در این‌باره پاسخ‌هایی از جانب مسلمانان داده شد، اما با نگاه گفت‌وگویی بین ادیانی کمتر به این بحث پرداخته شده است. این مقاله در صدد پاسخ‌گویی به این شبهه از نگاه گفت‌وگویی بین ادیانی برآمده و چون پاسخ این شبهه مجالی بیش از یک مقاله را می‌طلبد، فقط به بخشی از پاسخ می‌پردازد.

شکی نیست که اسلام، در هند و آسیای جنوب شرقی با شمشیر رشد نیافت، بلکه عرفان و معنویت اسلام، مردم را به سمت اسلام کشاند و این شبهه فقط در شرق و جنوب اروپا (قسطنطینیه، اندلس...) قابل فرض است. سوای مباحث سیاسی، تحریکات مسیحیان روم و اقتضایات جهان در آن زمان که به جنگی چند صد ساله (جنگ‌های صلیبی) انجامید، باید به این نکته توجه داشت که بررسی زندگی سیاسی و اجتماعی پیامبر اکرم ﷺ - که برگرفته از اصول اساسی اسلام است - می‌تواند بهترین ترازوی سنجش صحبت و سقم این ادعا باشد.

برخلاف کتاب مقدس حضرت موسی و حضرت عیسی ﷺ که در اروپا مورد نقد تاریخی قرار گرفته‌اند و حتی گاه وجود حقیقی آنان مورد تردید واقع می‌شود،^(۱) حضرت محمد ﷺ و کتابش از نظر تاریخی هرگز نه از سوی مسلمانان و نه حتی از جانب اروپاییان مورد تردید قرار نگرفته و زندگی و

«اسلام دین عرب جاهلیت است. اسلام، برآمده از فرهنگ جاهلی است. اسلام دین خشونت است. پیامبر آن هم، مختص عرب حجاز و عصر جاهلیت است. پیامبر اسلام، پیامبر خشونت است و...». این عبارات، معرف دیدگاهی است که امروزه جهان سکولار و حتی جهان مسیحی غرب بسیار آن را تبلیغ می‌کنند. معرفی نبی اعظم ﷺ به عنوان پیامبر شبه جزیره حجاز و نه تمام عالم، و پیامبری بر اساس تعالیم عصر جاهلی و نه مبادله از جانب خداوند و تهمت‌های مترب بر آن، امروزه در جهان غرب امری عادی تلقی شده و امروزه بسیاری از مردم، بخصوص در غرب، بر همین اساس حضرت محمد ﷺ را می‌شناسند.

آنچه امروزه در کتاب‌ها، مقالات، فیلم‌ها، رسانه‌ها و حتی در گفت‌وگوهای مردمان مغرب زمین به دست می‌آید، معرفی حضرت محمد ﷺ به عنوان مردی برآمده از فرهنگ جاهلیت و متأثر از آداب آن است. البته در غرب افراد با اندیشه متفاوت نیز وجود دارند، اما باید گفت: در بهترین صورت، حضرت محمد ﷺ را پیامبری از جانب خدا می‌دانند ولی برای مردم عرب جاهلی حجاز، نه برای تمام عالم.

پیشرفت دین نبی مکرم اسلام در سراسر گیتی و فراغیری آداب آن توسط مردم اقصا نقاط جهان، مخالفان آن حضرت را واداشت تا با افترا به این پیامبر عظیم الشان و نفی صفات خوب او، وی را در جهان منفور سازند. سخنان اهانت‌آمیز پاپ بندیکت شانزدهم در سفر به آلمان، حرکت اخیر برخی مطبوعات اروپایی در اهانت به ساحت پاک این نبی مکرم و ساخت فیلم‌هایی مانند «فتنه»، نموده‌هایی از

مراد از «تعامل» در این نوشتار، اصم از هرگونه گفت‌وگو، مشافهه، مناظره، مجادله و مکاتبه است و هرگونه ارتباط طرفینی را نویمی تعامل به حساب آورده‌ایم. این موارد که در سیرهٔ سیاسی حاکمان تا آن زمان کم نظیر - اگر نگوییم بی نظیر - بود، خود بهترین دلیل بر اخلاق سیاسی مبتنی بر اصول استقادی و اخلاق اسلامی حاکم بر سیرهٔ نبوی است. امید است با بررسی موارد متعدد تعامل پیامبر اکرم با مسیحیان، بخشی از پاسخ ما به ادعای خشنوت طلبی آن حضرت که عمدتاً از جانب مسیحیان و اروپاییان مطرح می‌شود، ارائه گردد. پاسخ‌های تفصیلی مجال دیگری می‌طلبند.

این مقاله در دو محور «گفت‌وگوی نبی اکرم ﷺ با مسیحیان» و «اصول اخلاقی و سیاسی آن حضرت در تعامل با مسیحیان» به بحث می‌پردازد.

۱. گفت‌وگوی پیامبر اکرم ﷺ با مسیحیان

در بارهٔ پیامبر اکرم ﷺ، ذکر این نکته لازم است که گفت‌وگو، بحث، مناظره، نامه و پیمان‌هایی که آن حضرت با مسیحیان داشتند، مورد قبول تمام تاریخ‌نویسان می‌باشد. اهتمام پیامبر اکرم ﷺ به رابطهٔ دوستانه و مسالمت‌آمیز با دیگران، بخصوص مسیحیان روم و نجران، و احتراد ایشان به زندگی صلح‌آمیز امت اسلامی با دیگر ادیان، به ویژه مسیحیان، و تأکیدی که بر مدارا با ساکنان مناطق مورد جنگ و حتی بر عدم قطع درختان و نکشتن بی‌گناهان، اسیران، مجروهان، زنان و کودکان در زمان جنگ داشتند و امان‌نامه معروف ایشان به مسیحیان دربارهٔ آزادی‌های دینی و مدنی خود، بهترین گواه بر صلح طلب بودن پیامبر اسلام ﷺ است و خود دلیلی است که آن حضرت همواره از

حیات سیاسی آن حضرت بسیار روشن است. از این‌رو، بررسی زندگی اجتماعی و سیاسی پیامبر اکرم ﷺ می‌تواند معرف رعایت اخلاق سیاسی در سیرهٔ عملی آن حضرت و پاسخی مناسب به ادعای غربیان مبنی بر خشنوت طلبی نبی مکرم اسلام باشد. این نوشتار در صدد است با بیان موارد گفت‌وگو بین نبی مکرم اسلام و مسیحیان از زمان بعثت تا اوج قدرت آن حضرت، از نظر تاریخی ثابت نماید که سیرهٔ و اصل عملی غالب نزد حضرت محمد ﷺ، سیرهٔ گفت‌وگو و مدارا بوده تا جنگ و خشنوت، و اصولاً اغلب جنگ‌های رسول الله بعد از ابلاغ پیام و اعلان دعوت حق بوده و در موارد متعدد، آن حضرت گفت‌وگو را بر جنگ ترجیح می‌داده است.

پیامبر اکرم ﷺ و به تبع آن ائمهٔ شیعه همواره برو گفت‌وگو و منطق سخن، تأکید داشته و این مهم را برگرفته از عقلانیت دین خود می‌دانند. سردمدار گفت‌وگو در اسلام، پیامبر اکرم ﷺ است که به عنوان مؤسس و اولین حاکم در اسلام مطرح است. از این‌رو، سرتاسر زندگی پیامبر و ائمهٔ اطهار ﷺ پر است از گفت‌وگو و مناظره، و حتی در مواردی که شخص مقابل به ناسراگویی می‌پرداخت، معصومان ﷺ از منطق سخن خارج نشده، اخلاق اسلامی را رعایت می‌نمودند. معصومان ﷺ نه تنها هرگز از منطق گفت‌وگو و مناظره گریزان نبودند، بلکه همواره خود مشوق و سردمدار آن بودند. در این مقاله، مجال بیان همهٔ این موارد نیست، لکن در حد امکان مواردی از گفت‌وگوی پیامبر اکرم ﷺ با مسیحیان بیان می‌گردد تا این ادعا که آن حضرت پیشناز صحنهٔ گفت‌وگو و تعامل با دیگران بودند، به اثبات برسد.

آنان باید خراب شود، و هیچ چیز از مال کلیساها باید در بنای مسجد و منازل مسلمانان وارد شود. هرگز این کار را بکند، هد خدا را شکته و با رسول او مخالفت ورزیده است. بر راهبان و اسقفان، نه جزیه است نه غرامت، و من ذمہ آنان را در هرجا که باشند، حفظ می‌کنم؛ در خشکی یا بیابان، در شرق یا غرب، در جنوب یا شمال، آنان در ذمہ و میثاق من هستند و از هر بدی در امان‌اند. و همچنین هرگز که در کوهها یا مواضع مبارک، عبادت می‌کند، این‌گونه است و از محصول زراعتیان خراج و زکات نگیرید... با آنان مگر به چیز خوب مجادله نکنید... هرگز با هد خدا مخالفت ورزد و برخلاف آن عمل کند، میثاق خدا را مخالفت کرده و با رسول خدا مخالفت ورزیده است... کسی تا دنیا زنده است باید به این عهد مخالفت ورزد تا دنیا به آخر برسد.

افرادی مثل ابویکرین ابی قحافه، عمر بن الخطاب، عثمان بن عفان، ابوالدرداء، ابوهریره، عبدالله بن مسعود، عباس بن عبدالمطلب، زبیر بن عوام، طلحه بن عبد الله، سعد بن معاذ، سعد بن عباده، ثابت بن قيس و زیدین ثابت شاهد بودند که پیامبر ﷺ مفاد این پیمان نامه را بیان فرمودند و علی بن ابیطالب علیهم السلام را نوشتند.

نقل است که اصل نسخه پیمان نامه که سلطان سلیم آن را به دست آورد، در دیر طور مصر موجود است. در چندین جا نیز اصل بحث به چاپ رسیده است؛ از جمله در سال ۱۶۳۰ م در پاریس به زبان عربی با ترجمه لاتین، در سال ۱۶۵۵ م در لندن به عربی و لاتین و در ۲۸ شوال ۱۲۹۸ق (۲۲ سپتامبر ۱۸۸۱) در مصر.^(۲) این پیمان که در سال دوم هجرت و پس از ثبت

جنگ، خونریزی و منازعه‌های بی مورد گیریان بودند و منطق گفت و گو را بر هر امر دیگر مقدم می‌داشتند. شاید بهترین دلیل بر این امر، پیمانی باشد که پیامبر اسلام ﷺ در سوم محرم سال دوم هجری درباره رابطه مسلمانان با مسیحیان در مسجدالنبی، انشا نمودند و امام علی علیهم السلام آن را نوشتند و پیامبر ﷺ آن را مهر کردند. بخش‌هایی از پیمان چنین است: به نام خداوند بخششده مهریان، این هدی است که محمد بن عبد الله، فرستاده خدا، برای تمام مسیحیان نوشته است. این نامه‌ای است که آن را محمد بن عبد الله برای همه مردم نوشته تا آنان را بشارت دهد و انذار کند... تا برای مردم بر خدا بعد از نبی حقیقی نباشد، و خداوند هریز و حکیم است. این نامه را نوشت برای اهل ملت او، و برای هرگزی که در شرق یا مغرب زمین، مسیحی است، دور باشد یا نزدیک، عرب فصیح باشد یا عجم، شناخته شده باشد یا ناشناخته. این نامه هدی است برای آنان، و هرگز عهد در آن را بشکند و با آن مخالفت کند و از آنچه امر شد تعدی کند، همانا عهد خدا را شکته و میثاق خدا را نقض کرده و دین خدا را مسخره کرده و او مستوجب لعنت است، چه از حاکمان باشد یا از مسلمانان مؤمن... برای مسیحیان است، آنچه برای من، نزدیکان من، ملت من و طرفداران من است. مثل این است که آنان رحیت و اهل ذمہ من هستند. ما هرگونه اذیت کردن آنان را منع می‌کنیم... هیچ اسقفاً لازم نیست اسقفیت خود را تغییر دهد، هیچ راهبی لازم نیست که از رهبانیت خود دست کشد. هرگز در صومعه هست، بیاند. هرگز در گردش است، بگردد. هیچ بنایی از کلیساها و محل تجارت

قدیم - عَرْوَجَلَ - با مسیح، پرسش، یکی شده است. منظورتان از این سخن چیست؟ آیا منظورتان این است که [خداؤند] قدیم، چون با این پدید آمده، یعنی عیسیٰ گفته، یکی شده، حادث است؟ یا عیسی که حادث است، به خاطر وجود قدیم که همان خدا باشد، قدیم شده است؟ و یا مفهوم سخن شما از اینکه وی با خدا متعدد شده، این است که وی از کرامتی برخوردار شده است که هیچ کس غیر از وی،

از چنین کرامتی برخوردار نگشته است؟ اگر منظورتان این است که قدیم، حادث شده است که خودتان را باطل کرده‌اید؛ چون قدیم، محل است که مقلوب شود و حادث گردد، و اگر مقصودتان این است که عیسیٰ گفته قدیم شده است، حرف محالی گفته‌اید؛ زیرا حادث، محل است که قدیم گردد. و اگر منظورتان از اتحاد مسیح با خدا، این است که خداوند، وی را از بین دیگر بندگان، برگزیده، و ورده خود ساخته است، پس به حادث بودن عیسی و مفهومی که به خاطر آن با خدا یکی شده است، اقرار کرده‌اید؛ زیرا هنگامی که عیسی حادث باشد و خداوند با وی یکی شده باشد - یعنی معنایی را آفریده که به خاطر آن، عیسی برترین خلق خداوند شده - در این صورت، هم عیسی و هم آن معنا، حادث‌اند و این، برخلاف سخنی است که در آغاز گفتید. علیٰ می‌فرماید: مسیحیان گفتند: ای محمد! چون خداوند به دست عیسیٰ چیزهای شگفتی نمایان ساخت، وی را به خاطر احترام، فرزند خود قرار داد.

رسول خداوند به آنان فرمودند: «آنچه در این باره با یهودیان گفتم، شنیدید؟» آنگاه همه آن بحث را تکرار کرد که انجام امور شگفت‌آور، دلیل فرزند بودن نیست. همه ساکت شدند، جزویک نفر از

خلافت پیامبر اکرم ﷺ ابلاغ شده است، بهترین گواه بر روحیه صلح طلبی و سیره مبتنی بر گفت و گوی آن حضرت است که شاید بتوان آن را شاهکار دفاع از حقوق اقلیت‌های دینی - که امروزه شعار کشورهای به ظاهر دموکراتیک جهان است - دانست.

الف. دیدارهای پیامبر اکرم ﷺ با مسیحیان

۱. دیدار با فناوران ادیان مختلف

روایتی است طولانی که مرحوم طبرسی در احتجاج، آن را به سند قوی به نقل از امام صادق علیه السلام از پدرانشان، از امام علیؑ نقل کرده است. حضرت علیؑ می‌فرمایند: روزی پیروان دین‌های پنج‌گانه (يهود، مسیحیت، طبیعت‌پرستان، دوگانه‌پرستان و مشرکان عرب) با رسول خداوند نشستی داشتند؛ هر کس حرف خود را زد و پیامبر نیز به آنان جواب داد: یهودیان گفتند: عَزَّزِ پسر خداست. مسیحیان گفتند: مسیح پسر خداست و با او یکی است. طبیعت‌گرایان گفتند: اشیا همه قدیم هستند. دوگانه‌پرستان گفتند: نور و تاریکی اداره کنندگانی عالم هستند، و مشرکان گفتند: بت‌ها خدایان ما هستند. همگی به رسول الله ﷺ گفتند: اگر حرف ما را بپذیری ما نیز با تو هستیم، و گرنه با تو مجادله می‌کنیم. پیامبر فرمودند: من به خدای بسی شریک، ایمان دارم و به بت، طاغوت و به هر معبدی غیر از او کافرم. سپس با یکایک آنها به بحث پرداختند. در اینجا، به علت طولانی بودن مباحث، فقط به بحث با مسیحیان اشاره می‌گردد:

پیامبر ﷺ پس از رد کردن دلیل پسر بودن عَزَّزِ (در عبری عزرا) برای خداوند نزد یهودیان، خطاب به مسیحیان چنین فرمودند: شما گفتید [خداؤند]

[دوست من]، قیاس کرده و بگویید: عیسی پسر خداست، باید بگویید موسی نیز پسر اوست؛ چون معجزه‌هایی که موسی داشت، پایین تر از معجزه‌های عیسی نبود. بنابراین، بگویید موسی نیز پسر خداست. بر این اساس، باید بگویید که وی، استاد، آقا، عموم، رئیس و فرمانروای خداست؛ به همان شکل که برای یهودیان گفتم.

آنان به یکدیگر گفتند: در انجیل آمده است که عیسی گفت: به سوی پدرم می‌روم. رسول خدا فرمودند: اگر به آن کتاب عمل می‌کنید، در آن آمده است: به سوی پدر خودم و شما می‌روم.^(۲)

آنان گفتند: از همان روی که عیسی پسر خداست، همه آنان را که عیسی مورد خطاب قرار داده، فرزندان خدا هستند. رسول خدا فرمودند: در این کتاب، چیزهایی است که ادعای شما بر اینکه عیسی به خاطر ویزگی اش به خدا، پسر او شده است، رد می‌کند؛ چون شما گفته‌ید: ما از آن روی به عیسی «پسر خدا» می‌گوییم، که خدا به وی چیزهایی اختصاص داده که به دیگران، اختصاص نداده است و شما می‌دانید که آنچه به عیسی اختصاص داد، به آنانی که عیسی خطاب به آنها گفت: به سوی پدرم و پدر شما می‌روم، اختصاص نداده است. بنابراین، ادعای ویزگی به عیسی باطل شد؛ چون به نظرش، مثل ویزگی عیسی برای کسانی که مثل وی نبودند، طبق کلام عیسی ثابت شد. شما کلام عیسی را نقل می‌کنید و بر غیرمفهوم آن تأویل می‌کنید؛ چون هنگامی که وی گفت: «پدرم و پدر شما»، بجز آنچه که شما فهمیدید و روی آوردید، منظورش بود. شاید وی مقصودش آن بود که به سوی آدم و یا نوح رفت و خداوند، مرا نزد آنان می‌برد و با آنان یکجا گرد

آنان که گفت: ای محمد! آیا شما نمی‌گویید ابراهیم، خلیل الله [دوست خدا] است؟ پیامبر ﷺ فرمودند: چنین می‌گوییم. وی گفت: اگر این است، چرا ما را از اینکه بگوییم عیسی پسر خداست، منع می‌کنید؟

پیامبر ﷺ فرمودند: این دو مانند هم نیستند؛ چون وقتی می‌گوییم: ابراهیم «خلیل الله» است، بدان سبب است که «خلیل» مشتق از «خله» یا «خله» است. معنای خله، نیاز و احتیاج است و ابراهیم،

نیازمند پروردگارش بود و تنها به وی وابسته بود و از دیگران، کناره‌گیر و روگردان و بی نیاز بود. چون وقتی که تصمیم گرفته شد وی را در آتش نهند و با منجیق در آتش افکنند، خداوند، جبرئیل را فرستاد و گفت: بندهام را دریاب، جبرئیل آمد و وی را در هواگرفت و گفت گرفتاری‌هایت را بر عهده من بگذار؛ خداوند، مرا برای یاری تو فرستاده است. ابراهیم گفت: نه، خداوند برای من بس است و بهترین وکیل است؛ من از دیگران چیزی نمی‌خواهم و جز به وی، نیازمند نیستم. پس خداوند، وی را خلیل خود، یعنی نیازمند، محتاج و وابسته به او و بربده از دیگران خواند.

و اگر خلیل از خله [به معنای آگاه] گرفته شود، یعنی: به آن امر، آگاه شده و به اسراری رسید که دیگران به آن نرسیده‌اند. در این صورت، معنای خلیل، عالیم به خدا و امور الهی است و این، موجب تشبیه خدا به خلق نمی‌گردد. نمی‌اندیشید که اگر وی وابسته به خدا نمی‌شد، خلیل وی نمی‌گشت و اگر به اسرار وی آگاهی نمی‌یافتد، خلیل وی نمی‌شد. ولی اگر کسی فرزندی به دنیا آورد، هر چه اورا از خودش دور کند، یا تحریرش کند، باز هم فرزند وی است؛ چون به دنیا آمدن، قائم به اوست. از سوی دیگر، اگر شما به خاطر اینکه خدا به ابراهیم گفته «خلیلی»

۹۰۰ کیلومتری جنوب شرقی مکه بود که قبیله بنی الحارث و گروهی مسیحی، در آنجا زندگی می‌کردند. پیامبر در نامه‌ای به مسیحیان نجران، آنها را به اسلام دعوت کرد. آنان در جواب، هیأتی (حدود ۶۰ نفر) را نزد رسول الله ﷺ فرستادند که در بیشان ۱۴ تن از اشراف نجران هم بودند. آنان کارها را به سه نفر به نام‌های عبدالمسیح عاقب، ایهم السید و ابوحراره بن علیقمه سپردند. ابوحراره که اسقف و رهبر دینی آنان بود، نزد روم هم احتیاز و منزالت داشت و تحت حمایت آن دولت بود.

ابوحراره در ظاهر و باطن به پیامبر احترام می‌گذاشت و حتی در راه سفر به مدینه وقتی برادرش کوزین علیقمه، اهانتی به نبی اکرم ﷺ کرد به او گفت: تو خود اینجینی، وقتی با اعتراض وی مواجه شدیه او گفت: او همان پیامبری است که ما منتظر آمدن اویم.

وقتی آنان وارد مسجدالثبوی شدند، در موقع نماز به سمت مشرق نماز خواندند. صحابه خواستند با آنان برخورد کنند، ولی پیامبر فرمودند: با آنان کاری نداشته باشید، بگذارید با آرامش به هر سمتی که من خواهند نماز گزارند. در تاریخ آمده که در همان هنگام نمایندگان یهودیان هم آمدند و بین مسیحیان و یهودیان اختلاف درگرفت؛ یهودیان انجلی و میسرا را انکار کردند و یکی از مسیحیان هم موسی و تورات را انکار کرد. داستان این ماجرا در آیه ۱۱۳ سوره «بقره» نقل شده است: «وَقَالَتِ الْهُودُ لَيَسْتَ النَّصَارَى عَلَىٰ شَيْءٍ وَّقَالَتِ النَّصَارَى لَيَسْتَ الْهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَّهُمْ يَنْهَلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَنْلَمُونَ وَلَئِنْ هُمْ فَاللَّهُ يَعْلَمُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمُ الْقِيَامَةِ فَيَمَا كَانُوا فِيهِ يَتَنَاهُونَ». سپس درباره حضرت ابراهیم بحث شد. یهودیان، ابراهیم

می‌آورد و آدم و نوح، پدر من و شما هستند. عیسی، جز این را اراده نکرده بود.

علی ﷺ فرمودند: مسیحیان، سکوت کردن و گفتن: تاکنون، مجادله گر و گفت و گوگری همچون تو ندیده بودیم. درباره کارهای خویش می‌اندیشیم.^(۴)

۲. دیدار با مسیحیان در مکه

در سال هفتم بعثت (شش سال پیش از هجرت) قریب ۲۰ نفر از مسیحیان وقتی خبر رسالت حضرت محمد ﷺ را شنیدند به مکه آمدند و ایشان را در مسجدالحرام ملاقات نمودند. آنان در کنار حضرت نشستند و با ایشان صحبت کردند. پیامبر آنان را به خدای واحد دعوت کردند و برایشان قرآن تلاوت نمودند. آنان تحت تأثیر آیات قرآن، اشک از چشمانشان سرازیر شد و به تصدیق رسول الله پرداختند و به او ایمان آوردند. بعد از این قضیه ابروجهل بن هشام بر آنان خرد گرفت که ایشان شما را فریب داده است، ولی آنان گفتن: ما فریب نخوردیم؛ شما بر دین خود باشید ما بر آنچه هستیم، هستیم. در اینجا بود که آیات ۵۲ تا ۵۵ سوره «قصص» نازل شد: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ مُّهُّمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ وَإِذَا يَنْهَىٰ عَنْهُمْ قَالُوا أَمَّا يَهُوَ إِلَهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُشْلُومِينَ أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أُخْرَاهُمْ مَرْءَتِينَ بِمَا حَسِبُوا وَيَنْذَرُونَ بِالْحَسَنَاتِ الشَّيْءَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يَنْقِضُونَ إِذَا سَمِعُوا الْأَنْفُوْ أَغْرِضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَكُمْ أَغْسِلُنَا وَلَكُمْ أَغْسِلُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا يَنْتَهِي الْجَاهِلِيَّةُ».^(۵)

۳. دیدار با مسیحیان نجران

این دیدار در «عام الرفود» (۶ هجری) در مدینه به وقوع پیوست. نجران، سرزمینی در یمن در حدود

حضرت مهلت خواستند. سپس با عبدالمسبح عاقب مشورت کردند. او گفت: به نظر من، او رسول خداست؛ و اگر با اهل بیت خود آمد، با او مباهمه نکنید که همه شما نابود خواهید شد ولی اگر با سپاه و لشکر آمد با او مباهمه کنید. وقتی پیامبر با علی، فاطمه، حسن و حسین علیله آمدند، آنها پیشیمان شدند و نماینده‌ای را نزد رسول الله فرستادند که شما به دین خود باشید، ما هم به دین خود؛ شخصی را بفرست تا مصالحه کنیم. پیامبر با آنان مصالحه کرد و عهد و امانی را برای مال و جان آنان در نظر گرفت و آنان برگشته‌اند. پس از مدتی، ایهم السید و عبدالمسبح عاقب نزد پیامبر آمدند، مسلمان شدند و در منزل ابوا بیوب انصاری منزل گرفتند.^(۶)

۲. دیدار با عداس مسیح

وقتی پیامبر به طائف رفت، او را سنگ زدند و دعوتش را نبذرفتند. از این‌رو، از طائف خارج شد و به باغ عتبه و شبیه (پسران ریبعه) پناه برد. برده‌ای مسیحی به نام عدادس برایش طبقی از انگور آورد. پیامبر «بسم الله» گفتند و آن را خوردند. عدادس گفت: این لغت برایم آشناست. پیامبر فرمود: اهل کجا بای؟ گفت: اهل نینوا و مسیحی هستم. فرمود: از بلاد مرد صالح خدا، یونس بن متی. گفت: او کیست؟ فرمود: او برادرم است، ما هر دو پیامبریم. عدادس تحت تأثیر حضرت، اسلام آورد و مرید ایشان شد.^(۷)

۵. دیدار با عدی بن حاتم طایی

عدی پسر حاتم طایی معروف، حاکم و رئیس قبیله «طی» بود و وقتی لشکر پیامبر به قبیله طی رسید با اهل بیت خود فرار کرد ولی قومش اسیر شد و او بنا

را یهودی و مسیحیان وی را مسیحی خواندند. از این‌رو، آیات ۶۵ تا ۶۷ «آل عمران» نازل شد: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَمْ تُحَاجُّوْنَ فِي إِنْزَاحِمِهِ وَمَا أَنْزَلْتَ الشَّوَّاهَ وَالْإِنْجِيلَ إِلَّا مِنْ تَعْذِيرٍ أَفَلَا تَقْتِلُونَ هَا أَنْشَمَ هُؤُلَاءِ حَاجِبِهِمْ فِيمَا لَكُمْ يَهْدِي عِلْمَ فَلَمْ تُحَاجُّوْنَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ يَهْدِي عِلْمَ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنَّمَا لَا تَعْلَمُونَ مَا كَانَ إِلَّا يَرَاهُمْ هَوَّدِيَّا وَلَا نَصَارَى وَلَكِنْ كَانَ حَيْنَهَا مُشْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشَرِّكِينَ». بعد از این واقعه، رو به پیامبر کردند و گفتند: آیا ما هم باید تو را مثل حضرت عیسی خدا بدانیم و عبادت کنیم؟ پیامبر در جواب فرمود: هرگز، من غیر خدای واحد را نمی‌برستم و شما را هم دعوت می‌کنم فقط او را پیرستید. سپس آیات ۷۹ و ۸۰ «آل عمران» نازل شد: «مَا كَانَ لِيَشْرِيْرُ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالْبُيُّوْنَ ثُمَّ يَتَوَلَّ إِلَيْنَا كُوُّنَا عِبَادَأَلِيْيَ منْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُوُّنَا رَبِّيَّا كُشْتُمْ تَعْلَمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُشْتُمْ تَذَرُّسُونَ وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَخَذُوا الْعَلَائِكَةَ وَالْبَيْنَ أَتَيْمُوكُمْ بِالْكُثُرِ يَعْدِ إِذَا أَنْتُمْ مُشْلِمُونَ». پس از آن، نماینده مسیحی به مجادله با نبی اکرم پرداخت و دریاره شخصیت عیسی مسیح بحث کرد و گفت: او خدا، پسر خدا و شخص سوم تثلیث است. پیامبر فرمودند: شما تسليم خدا نیستید، شما برای خدا فرزندی قایل هستید. آنان در جواب گفتند: پس پدر عیسی کیست؟ در این هنگام آیاتی از سوره «آل عمران» نازل شد که در آن می‌فرماید: مثُل عیسی مثُل آدم است و از خاک خلق شده. در ادامه، آیه «مباهمه» نازل شد: «فَمَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَقِيَّةِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْمُلْمِ فَلْ تَعَالَوْا نَدْعَ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَيَسَّرْنَا وَيَسَّرْنَا كُمْ وَأَنْفَسَنَا وَأَنْفَسَنَا كُمْ بَنَتْهُلْ فَتَنْجَلْ لُغَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافَّيِنَ». (آل عمران: ۶۱)

پیامبر وقتی دیدند گفت و گر ثمری ندارد، آنان را دعوت به مباهمه کردند. آنان ابتدا پذیرفتند و از

کرد. او می‌گفت: این همان پیامبری است که در انجیل
بشارت او را داده‌اند. وی هدایایی (از لباس و اسب و
انگشت و...) را هم برای نبی اکرم ﷺ فرستاد که در
مکاتیب الرسول به شش مورد آن اشاره شده است.
درباره متن نامه اختلافات جزئی وجود دارد، ولی
د.م. دلیل، خاورشناس اسکاتلندي، به اصل نامه
دست یافته و تصویر آن را در ژانویه ۱۹۴۰م در مجله
انگلیسي زبان «جمعیت سلطنتي آسياني» (JRAS) (۱)

چاپ کرده است. متن نامه مذبور چنین است:
به نام خداوند بخششته مهربان، از محمد فرستاده
خداء به نجاشی اصحم، بزرگ حبشه.

گزنه لعنی بینند کسی که پیرو راستی گردد، پس از
سپاس و ستایش خدا، همانا من نزد تو خداوندی را
من ستایم که جز او خدایی نیست؛ فرمانروایی
وارسته از همه کبودها و به دور از هیب و تباہ،
رهانند مسدوم از هراس و سربرست روی و
زنگانی بندگان خویش. و گواهی من دهم که هیسی
پسر مریم، روح خدا و کلمه اوست که آن را انکند
بر مریم هذرای پاک پاکدامن. پس مریم به هیسی
بارور گشت از دمیدن روح خدا در او، همچنان که
او آدم را به دست خویش آفرید. و من تو را به سوی
خداوند یگانه بی‌شريك فرا می‌خوانم و به ادامه
فرمان برداری از وی دعوت من کنم، و اینکه پیرو
من باش و آنچه را که پر من نازل شده است،

پذیری زیرا من فرستاده خدا هستم. و من فرا
می‌خوانم تو را و سپاهیات را به سوی خدای
چیره‌دست و شکوهمند و بزرگ. به درستی که من
پیام خدا را رسالتم و الدرز و نیکخواهی را بیان
کردم. از این‌رو، پند ما پذیر. درود و ایمنی از
هداب خدا از آن کسی است که پیرو هدایت شود.

بر قولی، بعد از آزادی خواهرش از شام به مدینه آمد
و وقتی وارد مدینه شد، پیامبر او را بسیار احترام نمود
و بعد از گفت‌وگو با او، وی را به اسلام دعوت کرد و
به او گفت: اسلام در آینده بر همه پیروز، و مسلمانان
در جهان عزیز خواهند شد. او ابتدا نپذیرفت، ولی
سرانجام اسلام آورد. (۸)

ب. نامه‌های پیامبر ﷺ به مسیحیان

پیش از ورود به بحث لازم به ذکر است که پیامبر بعد
از صلح حدیبیه در ذی القعده سال ششم به مدینه
بازگشت. پس از اینکه آیه «إِنَّا قَتَحْنَا لَكُمْ قَتْحًا شَيْئًا»
(فتح: ۱) نازل شد، پیامبر تصمیم گرفت به سران قبال و
مالک دیگر، نامه بنویسد. هرچند در تاریخ ارسال
این نامه‌ها اختلاف است، (۹) ولی این مسلم است که
پیامبر همزمان به شش نفر که هریک مسلط به زبان
آن قوم بودند، نامه داد که به امپراتوری فارس و روم،
پادشاهان حبشه و مصر، و حارث بن ابی شمر غسانی
حاکم تغوم شام و هوزة بن علی حفظی حاکم یمامه
بپرند. البته پیامبر اکرم ﷺ ده‌ها نامه نوشته‌اند که در
ذیل به برخی از آنها که به مسیحیان نوشته‌اند، اشاره
می‌گردد. تصاویر نامه‌های پیامبر ﷺ به حاکمان سایر
بلاد در برخی از کتاب‌ها و مجلات آمده است. (۱۰)

۱. نامه به نجاشی حاکم حبشه

این نامه توسط عمر بن امية ضمیری به سمت نجاشی
فرستاده شد. بنابر آنچه در تاریخ آمده، نجاشی
اسلام آورد، گرچه اسلام آوردن خود و خانواده‌اش
را برای مسیحیان حبشه مخفی می‌کرد، ولی به آن
ملتزم بود و حتی از ارسال خراج سالیانه‌ای که به
هرقل (هراکلیوس) قیصر روم می‌فرستاد، خودداری

دادن شد، ولی باز اطرافیان نپذیرفتند. از این‌رو، به دحیه گفت: من می‌دانم صاحب این نامه نبی مرسل است، ولی از رومیان می‌ترسم، و گرنه مسلمان می‌شدم. البته در برخی از نقل‌ها، آمده است که هراکلیوس جوابی بدین مضمون به پیامبر داد:

به محمد رسول خدا، که عیسی به او بشارت داده بود. از طرف قیصر حاکم روم. نامهات با رسولت به من رسید و من شهادت می‌دهم که تو رسول خدایی و ما نام تو را در انجلیل یافتیم. عیسی بن مریم به تو بشار داده است. من اهل روم را به ایمان به تو دعوت کردم ولی آنان نپذیرفتند، گرچه اگر می‌پذیرفتند به نفعشان بود. من خود، بسیار دوست داشتم که در نزد تو بوردم و به خدمتگزاری تو و شست و شوی پاهای

تو می‌پرداختم.^(۱۲)

۳. نامه به اسقف ضفاطر^(۱۳)

ضفاطر، اسقف اعظم روم در قسطنطینیه بود. پیامبر ﷺ نامه‌ای به او نوشت و به دحیه بن خلیفه کلیی که نامه قیصر روم را می‌برد، داد تا به او بدهد. در نامه چنین آمده بود:

به ضفاطر اسقف. سلام بر کسی که ایمان آورده. همانا عیسی بن مریم روح الله و کلمه اوست که خداوند او را در وجود مریم پاک قرار داد و من به خدا آنچه بر ما نازل کرده و آنچه که بر ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و امبات نازل کرده و بر آنچه موسی و یوسف آورده‌اند و آنچه را که انبیا آورده‌اند، بی‌آنکه فرقی بین آنها بیینم، ایمان دارم و همه ما به فرمان خدا و پرستش او گردن نهاده‌ایم. آن کس که پیرو هدایت است گزند نخواهد دید.

دحیه پس از دادن نامه پیامبر به هراکلیوس، با

البته در برخی نسخه‌ها، پیش از جمله «من فرستاده خدا هستم»، چنین آمده است: من پسر عمومی خود جعفر را با شماری از مسلمانان به سوی تو فرستادم. وقتی نزد تو آمدند از آنان پذیرایی کن. ولی این جمله‌ها در متن نسخه دلخوا نیست.^(۱۱)

۲. نامه به هراکلیوس قیصر روم

پیامبر ﷺ پس از تثیت خلافتش، نامه‌ای نیز به هراکلیوس (هرقل) قیصر روم نوشت و او را به اسلام دعوت کرد. متن نامه چنین است:

به نام خداوند بخشندۀ مهربان، از محمد بنده و رسول خدا به هرقل، بزرگ روم.

کسی که پیرو هدایت است گزند نمی‌بیند. اما بعد،

من شما را به اسلام دعوت می‌کنم. اسلام بیاور تا این معانی، اسلام بیاور تا خداوند دوبار تورا پاداش دهد. و اگر قبول نکنی، گناه پیروانت به گزدن توست. و ای اهل کتاب، بایدید به کلمه حق که میان ما و شما یکسان است، روی آوریم؛ بدین معنا که غیر خدای یکتا را نپرسیم و در پرسش او چیزی را شریک نسازیم، و غیر خدا را برای خود، خدا نگیریم و اگر آنها از حق روی گردانند، بگویید شما گواه باشید که ما تسلیم فرمان خداوندیم. حامل نامه، دحیه بن خلیفه کلیی بود. هراکلیوس (هرقل) انسانی عالیم به کتاب و نجوم بود و می‌دانست وقت فرا رسیدن پیامبری است که کتاب آنان به او بشارت داده است و این را از ایاسفیان که همراه تجار عرب به آنجا برای تجارت رفته بود، نیز سوال کرد. حتی خواست مسلمان شود - ولی اطرافیانش گفتند: شرم بر ما که بخواهیم تحت اداره اعراب رویم، و او را مانع شدند. او حاضر به جذیه

درگرفت و مقوقس، از حاطب از احوالات کاتب نامه پرسید، و حاطب جواب داد و گفت: او رسول خداست، قریش و یهود دشمن او و مسیحیان دوستان او هستند؛ همان‌گونه که موسی به عیسی بشارت داد، عیسی نیز به محمد بشارت داد... . مقوقس گفت: من در حرف‌ها و کارهای او چیزی از سحر، گمراهی و کذب نمی‌بینم و گمان می‌کنم او همان پیامبر بشارت داده شده است... مردم مصر حرف مرا در اطاعت از او نمی‌شنوند؛ از این‌رو، نامه‌ای می‌نویسم و هدیه‌ای می‌دهم و نزد ایشان ببر. سپس نامه‌ای بدین مضمون نوشت:

به نام خداوند بخششندۀ مهریان، برای محمدبن عبد‌الله از طرف مقوقس، بزرگ مصر.

میریج [تجرج] بن مينا مقوقس، از جانب هرآکلیوس قیصر روم، فرماندار اسکندریه مصر بود. پیامبر ﷺ سلام بر شما، اما بعد، نامه‌ات را خواندم، و آنچه را گفتش و به آن دھوت کردی درک کردم و یقین کردم تو نبی هست. ولی من گمان می‌کردم آن نبی از شام خواهد آمد. فرستادگان را تکریم کردم و برایت دو کنیز خوب از مصر همراه با جامه و شتری خوب برای سوار شدن فرستادم، درود بر تو باد.

نام این دو کنیز ماریه و سیرین بود. ماریه قبطیه اسلام بیاور تا این‌میان بمانی. اسلام بیاور تا خداوند آورد و به تزویج پیامبر اکرم ﷺ درآمد و ابراهیم، پسر پیامبر ﷺ از او است. در مکاتیب الرسول چندین مورد هدیه از جانب مقوقس به پیامبر اکرم ﷺ شمرده شده است. پیامبر ﷺ به حاطر این کار بر مصریان حمد گفت و به مسلمانان گفت: پس از من، خداوند مصر را برابر شما می‌گشاید، با مردمش به نیکی رفتار کنید که آنها با شما خویشاوندی دارند و در پناه شما هستند. (۱۵)

۴. نامه به مقوقس

میریج [تجرج] بن مينا مقوقس، از جانب هرآکلیوس قیصر روم، فرماندار اسکندریه مصر بود. پیامبر ﷺ سلام بر شما، اما بعد، نامه‌ات را خواندم، و آنچه را گفتش و به آن دھوت کردی درک کردم و یقین کردم تو نبی هست. ولی من گمان می‌کردم آن نبی از شام خواهد آمد. فرستادگان را تکریم کردم و برایت دو کنیز خوب از مصر همراه با جامه و شتری خوب برای سوار شدن فرستادم، درود بر تو باد.

در امان است آن کس که پیرو هدایت است. پس از ستایش خدا، من تو را به اسلام دعوت می‌کنم. اسلام بیاور تا این‌میان بمانی. اسلام بیاور تا خداوند دوبار تو را پاداش دهد و اگر قبول نکنی گناه اهل مصر بر گردن توست. و ای اهل کتاب، بیایید به کلمه حق که میان ما و شما یکسان است، روی آوریم؛ بدین معنا که غیر خدای یکتا را نپرسیم و در پرستش او چیزی را شریک نسازیم، و غیر خدا را برای خود، خدا نگیریم و اگر آنها از حق روی گردانند، بگویید شما گواه باشید که ما تسلیم فرمان خداوندیم.

5. نامه به حارث بن ابی شمر غسانی حارث بن ابی شمر غسانی، حاکم تخوم شام، تحت حامل نامه حاطب بن ابی بلیعه لخمن بود. وقتی حاطب نامه را به مقوقس داد، گفت و گویی بین آنان

شما را به اسلام دعوت می‌کنم. اسلام آورید تا
ایمن بمانیم. همانا من فرستاده خدا برای همه مردم
همست، تا هر که را که زنده است اذار کنم و کلمه
هدایت به کافران مسلم گردد. شما دو نفر، اگر به
اسلام اقرار کنید، بر جایتان باقی می‌مانید، ولی اگر
از اقرار به اسلام سر باز نمیند، ملک شما از شما
زاویل می‌شود و لشکر من به سوی شما می‌آید و
نبوت من بر ملک شما چیره خواهد گشت.

این نامه را آئین بن گعب به دستور نبی اکرم نوشته.
عمرو بن عاص عاص ابتدا نامه را به عبد که حاکم کوچک‌تر
بود داد، عبد از عمرو بن عاص از پیامبر و امر و نهی او
پرسید. عمرو گفت: او ما را به اطاعت خدا امر و از
معصیت او نهی می‌کند، به صله رحم و نیکوکاری
امر، و از ظلم، شرب خمر، زنا، حسادت، بت، سنگ
و صلیب منع می‌کند. عبد از این سخنان خوش شد
و نامه‌ای به جیفر حاکم بزرگ‌تر نوشت. عمرو بن
عاص هم گفت: اگر اسلام آورید، بر ملک خود باقی
می‌مانید. به توصیه رسول الله آنها اسلام آوردنده و
همراه آنان بسیاری از مردم هم ایمان آورده‌اند.^(۱۷)

۷. نامه به هؤذة بن علی حنفی

هر ذه حاکم یمامه و میسحی بود، ولی هم پیمان
کسری و حافظ منافع او بود. پیامبر ﷺ توسط
سلیطین عمرو بن عبد شمس عامری نامه‌ای به این
مضمون برای او فرستاد:
به نام خداوند بخششندۀ مهربان. از محمد رسول
خدا، به هؤذة بن علی.

در امان است آن کس که پیرو هدایت است. بدآن که
دین من همه جا را می‌گیرد، پس اسلام بیاور تا
ایمن باشی و تا آنچه در اختیار داری به تو واگذارم.

حملات هراکلیوس و میسحی بود. پیامبر توسط
شجاع بن وهب اسدی نامه‌ای بدين مضمون به او نوشته:
به نام خداوند بخششندۀ مهربان. از محمد رسول خدا به
حارث بن ابی شمر.

گزند نبیند کسی که پیرو هدایت است و کسی که بر خدا
ایمان آورده و او را تصدیق کند. پس من تو را دعوت می‌کنم
که به خدای واحدی که شریک ندارد، ایمان آوری، تا
سلطنت تو برایت باقی بماند.

حارث خطاب به حامل نامه گفت: چه کسی
می‌خواهد سلطنت مرا بگیرد؟ او در هرجا باشد من
او را از بین می‌برم. او حتی سپاهی برای مقابله آماده
کرد و به شجاع بن وهب گفت: آنچه را که دیدی به
رئیس خود گزارش کن و در نامه‌ای به هراکلیوس
ماجرای را برای او شرح داد. هراکلیوس به او گفت: به
سوی او مرو، او را سرگرم کن و در ایلیا به من بیبورند.

البته در تاریخ آمده که حارث غلامی میسحی به
نام مُری داشت. او صفات رسول الله را از شجاع
برسید و تحت تأثیر قرار گرفت و مسلمان شد و برای
پیامبر اسلام سلام رساند. وقتی خبر به رسول الله
رسید فرمود: او راست گفت.^(۱۸)

۶. نامه به حاکم عمان

عمان آن زمان تحت حکومت جیفر و عبد فرزندان
جلندی بود که میسحی بودند و حکومت جیفر،
بزرگ‌تر بود. پیامبر طی نامه‌ای که توسط عمرو بن
عاص به آنها نوشت، آنان را به اسلام دعوت کرد.
متن نامه چنین است:

به نام خداوند بخششندۀ مهربان. از محمد بن عبد الله
به جیفر و عبد، فرزندان جلندی.
سلام بر آن کس که پیرو هدایت است. اما بعد، من

شما، مال و جاتتان، زمین و عبادت‌تان و...، همه و همه در ذمّة محمد رسول الله است و هیچ اسفاقی از اسفاقیت خود عزل نشده و هیچ راهبی از رهبانیش تغییر نکرده. این امان‌نامه پیامبر مفصل است. پیامبر با تعیین مقدار جزیه و امان گرفتن برای نمایندگانش، جان، مال، دین، عبادتگاه، راهبان و اسقف‌های آنان را امان داد. نویسنده آن نیز علی ابن ایطاب رض بود که به دستور نبی اکرم آن را نوشت.^(۱۹)

او اسلام را نپذیرفت، ولی نامه‌ای به پیامبر نوشت که من شاهر و خطیب قوم خود هستم و تو به چیزهای خوبی مرا دھوت کردی؛ اگر می‌خواهم در برخی موارد مستولیت رسالت خود را به من بسیار تا تبعیت کنم. و هدایایی برای نبی اکرم صلی الله علیہ و آله و سلم فرستاد. پیامبر صلی الله علیہ و آله و سلم نیز از آن‌روکه رسالت امری الهی است و پیامبر حق انتخاب شریک را ندارد، آنها را رد کرد.^(۲۰)

۸. نامه به ابی‌حارث بن علقمه و استفان نجران

پیامبر خطاب به ابی‌حارث بن علقمه اسقف اعظم نجران و سایر استفان و کاهنان چنین نوشت:
به نام خداوند بخششندۀ مهریان، به نام خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب، از محمد نبی و رسول خدا به استفان نجران.
من حمد و سپاس می‌گوییم خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب را. اما بعد، من شما را به عبادت خدا، به جای عبادت صبا، دھوت می‌کنم و شما را به ولايت خدا به جای ولايت عباد دھوت می‌کنم. اگر ابا کنید باید جزیه بدھید. اگر ابا کنید پس منتظر جنگ باشید.

اسقف نجران با شخصی از همان به نام شرحبیل بن وداعه مشورت کرد. او گفت: من فقط می‌دانم که خدا به ابراهیم وعده نبوت را از ذریه اسماعیل داده است، شاید او همان باشد و من درباره نبوت او نظری ندارم. سپس این اسقف با چند تن دیگر و حتی مردم، مشورت کرد و نتیجه این شد که اسلام را نپذیرند، ولی حاضر به فرستادن عده‌ای برای گفت و گو شدند - که توضیح آن پیشتر آمد - و در نهایت کار به مباهله کشید و آنان نپذیرفتند و حاضر به جزیه شدند. پیامبر هم در جواب آنان نوشت:

۹. نامه به یحثیب بن علقمه و رؤبه حاکم آیله
ایله شهری کوچک در مرز میان حجاز و شام و در سواحل دریای سرخ بود و یحثیه (یوحنا) بن رؤبه، حاکم مسیحی آنجا بود. در سال نهم هجرت، در ماه رب، وقتی سپاه اسلام وارد تبوک شد، سپاه روم یامد و حاضر به جنگ نشد، ولی میان رسول الله و چند قبیله پیمان صلح امضا شد؛ از جمله میان پیامبر و ایله، پیامبر در نامه‌اش به یحثیه بن رؤبه می‌نویسد: سلام بر تو، من خدای واحدی را که غیر از او خدایی نیست می‌پرسم. من نمی‌خواستم قبل از اینکه برای شما نامه بنویسم، شما را بکشم؛ پس اسلام بیاورید یا جزیه بدھید. من فرستاده حق خدایم، و به خدا و کتاب و رسولانش و به مسیح بن مریم که کلمة الله است، ایمان دارم و ایمان دارم که او هم فرستاده خدای بود....
یحثیه خود نزد رسول خدا آمد و حتی سر خود را به نشان تعظیم، در برابر پیامبر اکرم صلی الله علیہ و آله و سلم خم کرد. پیامبر به او فرمود: سرت را بالا بگیر و تعظیم نکن. گرچه او اسلام را نپذیرفت، ولی پذیرفت جزیه دهد و پیمانی میان پیامبر صلی الله علیہ و آله و سلم و او نوشتند. متن این پیمان چنین است: به نام خداوند بخششندۀ مهریان، این امانی است از

۱۱. نامه به فروه بن عمرو بن نافرہ جذامی
- فروه نماینده روم در منطقه مَعَان در اردن امروزی بود. او به پیامبر ﷺ نامه‌ای بدین مضمون نوشته و اسلام خود را اعلام کرد: «بِهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ خَدَا. مِنْ بِإِسْلَامِ أَقْرَأْتَنِي كُنْتُ وَتَصْدِيقَتِي مِنْ كُنْتُ وَشَهَادَتَتِي مِنْ دَهْمَ كَهْدَى بَنِي جَزِّ خَدَى يَكَانَهُ نِيَسْتُ وَمُحَمَّدٌ فَرِسْتَادَهُ خَدَاسْتُ. تُو هَمَانَ كَسِيْ هَسْتَ كَهْ حَضْرَتِ صَيْسِيْ بَنِ مَرِيمٍ ﷺ بَهْ تُو بَشَارَتْ دَادَهُ أَسْتَ». و سپس نامه را با هدایایی به مسعود بن سعد داد و پیامبر در جواب نامه‌اش نوشت: «از مُحَمَّدٌ فَرِسْتَادَهُ خَدَاهُ، بِهِ فَرِسْتَادَهُ عَمَرُو. اما بَعْدُ، فَرِسْتَادَهَاتْ نَزَدَ مَا آمَدَ وَأَنْجَهَ را فَرِسْتَادَهُ بُودَى أَبْلَاغَ كَرَدَ وَبَهْ مَا خَبَرَ دَادَ وَأَسْلَامَ تُورَاهَهُ مَارَسَانَدَ، اَغْرِيَ دَرَسْتَكَارَى پَيْشَهُ كَنَى وَخَدَاهُ وَرَسُولُ اُورَاهَا اطَّاعَتَهُ كَنَى وَنَمَازَ پَيَادَارِي وَزَكَاتَ دَهْهِي، خَداوَنَدَ تُورَاهَهَدَاهِتَهُ مِنْ كَنَدَهُ». در روم وقتی متوجه اسلام او شدند، او را احضار کردند و از وی خواستند که از دین مُحَمَّد دست بردارد. او پذیرفت؛ از این‌رو، او را به قتل رساندند و به صلیب کشیدند.^(۲۲)
۱۲. نامه‌های دیگری از پیامبر اکرم ﷺ
- نامه‌های دیگری نیز از پیامبر ﷺ نقل شده است که یا به دلیل در دست نبودن آنها و متن اصلی یا به علت اختصار، نقل نگردیدند. در ذیل، به برخی از این نامه‌ها اشاره می‌شود:
- (۱) نامه به نجاشی حاکم حبشه؛ ظاهرآ این نامه متفاوت با همان نامه معروف پیامبر به نجاشی است و شاید پیش از آن بوده است. پیامبر در آن با اشاره به آیه ۶۴ سوره «آل عمران»، از او دعوت می‌کند که به او ایمان آورد و اگر نیاورد گناه مسیحیان از قومش، برگردن اوست.^(۲۳)
- سوی خداوند و محمد، پیامبر و رسول خدا برای یحثبن رویه و ساکنان ایله و کشتی‌های ایشان و کاروان ایشان در خشکی و دریا، برای ایشان است ذمَّةٌ خدا و ذمَّةٌ مُحَمَّدٌ كه پیامبر است و نیز برای کسانی که با ایشانند از اهالی شام، یمن و دریا، هر که از آنان پیمانشکنی کند، پس مال او از کشتن او جلوگیری نمی‌کند و مال او برای هر کس که آن را به دست آورده، مباح است. اهالی ایله باید از راه‌های آبی یا خشکی‌ای که پیامبر و پیروانش از آنها گذر می‌کنند، ممانعتی به عمل آورند.
- این متن را جُهَّهِیْمِ بنِ صَلَتْ و شَرْحِیْلِ بنِ حَسَنَه، به دستور پیامبر ﷺ نوشته‌اند.^(۲۰)
۱۰. نامه به اکیدرین عبدالملک
- دُوْمَةُ الْجَنْدُلِ، بین راه مدینه و شام است و شخصی به نام اکیدرین عبدالملک مسیحی، بر آن حکومت می‌کرد. وقتی سریه سپاه اسلام به فرماندهی خالد بن ولید به آنجا رفته‌اند، اکیدر را به اسارت درآورده‌اند. گرچه در اینکه او اسلام را پذیرفت یا نه بحث است؛ ولی یقیناً با اسلام و پیامبر اسلام ﷺ مصالحه کرد. پیامبر نیز در نامه خود چنین نوشته است: «بِهِ نَامِ خَدَاهُونَدَ بَخْشَنَدَهُ مَهْرَبَانَ. اِيْنَ نَوْشَتَهَايِ اَسْتَ اَزْ مُحَمَّدَ رَسُولَ خَدَاهُ، بَرَاهِ اَكِيدَرِ، زَمَانِيَ كه او به خاطر خالد بن ولید در دُوْمَةُ الْجَنْدُلِ به اسلام پاسخ مثبت داد و بت‌ها و خدایان دروغین را ره‌کرد».
- طبق نامه، شاید او اسلام را پذیرفته باشد، ولی مشهور این است که اسلام را پذیرفته است و فقط جزیه را پذیرفته و سپس پیامبر در این نامه، مواردی را که برای صلح هست، نام می‌برد و مواردی را به آنان و امن گذارد و سفارش به نماز و زکات می‌کند.^(۲۱)

نجران بود، فرق دارد. این نامه خطاب به مردم نجران و حاشیه نجران است که ظاهراً پس از واقعه میاهمه و تصمیم به صلح نوشته شده است.^(۲۸)

۷) نامه به اهالی دومه الجندل؛ این نامه خطاب به اهالی آنجا و اطرافیان آن بود که در آن، مقدار جزیه را مشخص کرده است.^(۲۹)

۲. اصول اخلاقی و سیاسی پیامبر اکرم ﷺ در تعامل با مسیحیان

آنچه مهم است نوع رفتار و اصولی است که نبی مکرم اسلام در تعاملات خود با مسیحیان و پیروان دیگر ادیان داشتند. بررسی این اصول که برگرفته از سیره عملی آن پیامبر عظیم الشان است ما را در فهم و شناخت بهتر ایشان باری می‌دهد. گفت و گو در سیره پیامبر و جانشینان ایشان در دو مورد به کار رفته است:

۱. بحث و مناظره به منظور توجیه مدعیات دینی؛
۲. مذاکره و گفت و گو به منظور همکاری و حل مسائل اجتماعی و سیاسی بین اسلام و سایر ادیان، به ویژه مسیحیت که محل بحث ماست.

نبی اکرم ﷺ در تعامل و گفت و گوهای خود اساس را آموزه‌های قرآنی می‌دانستند. قرآن در این باره با نگاهی منطقی و همراه با احترام به طرف مقابل، سخن خود را مطرح می‌کند. در ذیل، به برخی از آیات قرآن در این باره اشاره می‌شود:

ـ «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلْمَةٍ سَوَاءٌ بَيْنَنَا

وَبَيْنَكُمْ أَلَا تَنْهَى إِلَّا اللَّهُ وَلَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً وَلَا يَنْهَا بَغْضَتُنَا

بَعْضًا أَزْيَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ...» (آل عمران: ۶۴)

ـ «تَعَجَّلُنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَنَادِه لِلَّذِينَ آتَوْا الْيَمِنَ

وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَتَعَجَّلُنَّ أَفْرَيْهُمْ مُؤْدَةً لِلَّذِينَ آتَوْا الْذِينَ

قَاتُلُوا إِنَّا نَصْرَارِي ذَلِكَ يَأْنَ مِنْهُمْ قُسْبِينَ وَرَهْبَانَا وَلَهُمْ لَا

۲) نامه دیگر به نجاشی و جواب نجاشی؛ این همان نامه‌ای است که پیامبر از نجاشی خواست ام حبیبه را به عقد او درآورد، که نجاشی پذیرفت و جواب داد و هدایایی نیز فرستاد.^(۲۴)

۳) نامه به امیراتور روم؛ پیامبر از حاکم روم خواستند یا اسلام آورد و یا جزیه دهد و آیه ۲۹ سوره «توبه» را هم برایش نوشتند؛ با کسانی که به خدا، معاد، و حلال و حرام خدا و پیامبر اهمیت نمی‌دهند، بجنگید تا جزیه دهند. این نامه احتمالاً خطاب به حاکم روم شرقی بود؛ چون پیامبر نامه را در تبوک نوشتند و برای هرقل نیز پیش از آن نامه نوشته بودند.^(۲۵)

۴) مکاتبه با جبله‌ین ایهم غسانی؛ جبله پسر ایهم پادشاه غسان بود. پیامبر ﷺ به او نامه نوشт و او را به اسلام فراخواند. او اسلام آورد و اسلام آوردن خود را به پیامبر اعلام نمود.^(۲۶)

۵) نامه به زیادین جهور لخم؛ پیامبر نامه‌ای به زیادین جهور که در لخم بین شام و فلسطین می‌زیست و از اتباع روم بود و در جنگ موته علیه مسلمانان نیز شرکت داشت، نوشت و او را به خدا و معاد دعوت کرد و سپس او را به اسلام فراخواند. البته درباره متن این نامه چند قول است که ظاهراً او پذیرفت و خبر را به قیصر داد. او در جنگ موته و حتی سپس در جنگ انطاکیه که روم شکست خورد، طرفدار قصر روم بود و در زمان خلیفة دوم نیز در جنگ مسلمانان با مسیحیان، لشکری را به کمک قیصر فرستاد.^(۲۷)

۶) نامه به مردم نجران؛ این نامه حاوی امان نامه‌ای برای مردم نجران است که پیامبر پس از مشخص کردن مقدار جزیه، به جان، مال، ملت، بزرگ و کوچک نجران، امان داده است. این نامه پیامبر به اهل نجران، با نامه قبلی که خطاب به اسقف ایں حارت و اسقمان

بِسْمِكُرْبُونَ.» (مانده: ۸۲)

تا ۶۷ سوره «آل عمران»، این بحث را بیان می‌کند.

۲. استفاده از امور ترغیب‌آمیز و تشویقی به جای باج‌خواهی و تحکم: در این زمینه، می‌توان به دیدار ایشان با عذری پسر حاتم طابی و جارود بن عمرو از قبیله بنی عبد القیس - که شرحش گذشت - اشاره نمود.

۳. ایمان به انبیای سابق و بزرگداشت آنان: احترام به انبیایی که هم مورد احترام ایشان و هم مورد احترام سایر ادیان بودند، در کلام و نامه‌های ایشان مشهود است.

۴. استفاده از منابع دینی مسیحیان و منابع مورده قبول آنان: ایشان در مناظرات و گفت‌وگوهای طرفینی، از منابعی در بحث استفاده می‌کردد که طرف مقابل نیز پیذیرد؛ مانند قرائت آنجلیل در بحث با مسیحیان و یا استفاده از عقل و منطق در استدلالات خود، در دیدار با سران ادیان پنج‌گانه.

۵. استفاده از برآهین فلسفی: ایشان از جدل و تحکم برای اثبات حقیقت استفاده نکرده و هرگز به فکر استفاده از قوای قدریه نیز نبودند و چون اعتقاد و ایمان به خدا را امری قلبی می‌دانستند که شخص باید با رضایت شخصی آن را پیذیرد، برای اثبات مطالب حق خود از برآهین استفاده می‌کردند که شرح بسیاری از مناظرات ایشان در کتاب‌های مانند احتجاج طبرسی موجود است و ما نیز برخی را مطرح کردیم.

۶. گفتوگو، مناظره و مواجهه با افراد ذی‌نفوذ در مسیحیت: ایشان با افراد مهم و ذی‌نفوذ مسیحی بحث کرده؛ مانند حاکمان سیاسی و رهبران دینی و نه افراد عادی محض که امکان فریب خوردن در آنان وجود دارد (تا شبیه فریب‌کاری در میان نباشد).

۷. احترام به حضرت عیسی مطہر و مادر گرامی‌شان حضرت مریم مطہر: این مهم، در گفتار، رفتار و نامه‌های ایشان به

- «وَلَا تُجَاوِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا يَأْتُي هُنَّ أَخْسَنُ إِلَيْهِمْ الَّذِينَ ظَلَمُوكُمْ وَقُولُوا آمَّا إِلَيْنَا أُنْزَلَ إِلَيْنَا وَأُنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهٌ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.» (عنکبوت: ۴۶)

بر اساس آنچه بیان شد، می‌توان اصولی را از سیره عملی پیامبر اکرم مطہر به دست آورد که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۱. رعایت اخلاق و ادب اسلامی در برخورد با مسیحیان: پیامبر اکرم مطہر در بسیاری از نامه‌های ایشان به سران کشورها و اسقف‌های مسیحی، بعد از نام خداوند، از الفاظی همچون «سلام بر شما» استفاده می‌کردد. استفاده از واژه «سلام» در نامه‌ها، نشان احترام و طلب خیر برای دیگران است.

۲. تأکید بر اصول مشترک میان دو دین: اصولی مانند اعتقاد به خدای واحد، عادل، عالم، بخشندۀ و تأکید ویژه بر آیه «فَلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلْمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَا تَعْبُدُ إِلَّا اللَّهُ وَلَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَئْخُذُ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ»، در نامه‌های ایشان مشهود است.

۳. پرهیز از ورود به مسائل مجادله‌آمیز و سنتیزگرایانه در مواجهه با مسیحیان: در دیداری که پیامبر اکرم مطہر با مسیحیان در مدینه پیش از ماجراجی مباهمه داشتند، همزمان عده‌ای یهودی نیز وارد شدند و بین آنان درباره حقانیت حضرت حیسی مطہر و آنجلیل از یک سو و حقانیت حضرت موسی مطہر از سوی دیگر و همچنین درباره حضرت ابراہیم مطہر بحث و جدل شد که پیامبر اکرم مطہر وارد این بحث‌ها و جدل‌های بی‌ثمر نشدند؛ زیرا می‌دانستند طرفین به دنبال حقیقت نیستند، بلکه در صدد اثبات مواضع خود هستند. قرآن نیز در این باره در آیه ۱۱۳ سوره «بقره»، و آیات ۶۵

- مناظره بین مسیحیان و یهودیان، آنان رو به پیامبر کردند و گفتند: آیا ما هم باید تو را مثل حضرت عیسی میراث، خدا بدانیم و صبادت کنیم؟ پیامبر در جواب فرمودند: هرگز، من غیر خدای واحد را نمی‌پرسم و شما را هم دعوت می‌کنم فقط او را پرسید. یعنی پیامبر ﷺ به دنبال حقیقت بود، نه ریاست خود. آیات ۷۹ و ۸۰ سوره «آل عمران» این قضیه را بیان کرده است.
۱۴. داشتن سعه صدر و تحمل عقاید و نظرات دیگران؛ در سال ۶ هجری، زمانی که پیامبر در نامه‌ای به مسیحیان نجران، آنها را به اسلام دعوت کردند، آنان در جواب، هیأتی حدود ۶۰ نفر را نزد رسول الله ﷺ فرستادند که تیجه آن دیدار، مباهمه بود و در آن، حقانیت نبی اکرم و رسالت به اثبات رسید. آنان به همراه اسقف و رهبران دین خود وارد مدینه شدند. در مسجدالنبي موقع نماز، خواستند به سمت مشرق نماز بخوانند، که با مخالفت صحابه مواجه شدند؛ ولی پیامبر فرمودند: با آنان کاری نداشته باشید، بگذارید با آرامش به هر سمتی که می‌خواهند نماز گزارند. چون هنوز اسلام به آنان عرضه نشده بود، از این‌رو، حضرت، مسلمانان را از تحمیل عقیده بر مسیحیان برحدز داشتند.
۱۵. استفاده از مباحث علمی؛ مانند دیدار پیامبر اکرم ﷺ با نماینده‌گان دین‌های پنج‌گانه که موجب برتری پیامبر اعظم در مباحث علمی و اعتقادی شد. مرحوم طبرسی به طور مفصل در احتجاج آن را مطرح کرده است.
۱۶. عدم احیان افراد برای پذیرش حقانیت اسلام؛ مانند برخورد ایشان با عذری بن حاتم طایی که هرگز او را مجبور به پذیرش اسلام نکرد و همین برخورد، عذری را شیفتۀ اسلام کرد.
۱۷. گفت‌وگو با هدف کشف حقیقت؛ ایشان همواره گفت‌وگو را به قصد کشف حقیقت و تسلیم واقعی در برابر حق انجام می‌دادند و هدف‌شان کشورگشایی، تحمیل عقیده و احیار در دین نبود. شاید بزرگ‌ترین و بهترین دلیل بر این امر، برخورد پیامبر ﷺ با حاکمان مسیحی بود. که پیامبر اکرم ﷺ در نامه‌های خود به حاکمان مسیحی می‌فرمودند: اگر اسلام بیاورید بر حکومت خود باقی خواهید ماند. با اینکه پیامبر ﷺ در زمان نوشتن نامه در اوج قدرت قرار داشتند و می‌توانستند با حمله به آن مناطق، آنجا را اشغال کنند، ولی این کار را نکردند و ابتدا نامه می‌نوشتند و حتی به حاکمان آن بلاد می‌فرمودند: اگر مسلمان شوید و تابع دین اسلام گردید، بر حکومت خود خواهید ماند؛ مانند نامه به حارث بن ابی شمر غسانی، حاکم تخوم شام که تحت حمایت هراکلیوس (قیصر روم) و مسیحی بود، نامه به هوفه حاکم یمامه، که مسیحی بود، ولی هم پیمان و حافظ منافع کسری بود.
۱۸. توجه به نکات قابل احترام برای مخاطب؛ مانند دیدار ایشان با عداس مسیحی که با طرح بحث نام انسیا موجب اشتیاق عداس به اسلام شد.
۱۹. دعوت به خدا و حق، و نه دعوت به خود و شخص؛ و پرهیز از طرح و تأیید مباحث منحرف‌کننده بر دین؛ ایشان همواره مصلحت دین را بر مصلحت خود ترجیح می‌دادند. در قضیه گفت‌وگوی پیامبر اکرم ﷺ با مسیحیان نجران و داستان مباهمه، بعد از جدل و

جمع‌بندی

مطالبی که بیان شد، بخش‌هایی از گفت‌وگو، دیدار و نامه‌های پیامبر اکرم ﷺ با مسیحیان بود. آنچه از این

..... پی‌نوشت‌ها

۱. افرادی مثل ابن عزرا (قرن ۱۳ م) و اسپینوزای یهودی (قرن ۱۷ م) در نقد تورات؛ و هرمان ساموئل راپماروس، نسینگ، و یولی (در قرن ۱۸ م) در نقد عیسی‌ای تاریخی سخن گفته‌اند. افراد دیگری نیز به اصل وجود حضرت موسی یا حضرت عیسی و یا به رسالت و کتاب آنان اعتراض داشتند و در مقابل نیز عده بسیاری به پاسخ گرویی پرداختند. برای اطلاعات بیشتر درباره نقد تاریخی کتاب مقدس و انبیای آن، و یا ایات تاریخی بودن آنان، رک: باروخ اسپینوزا، «مصطف و افعی استفار پنج گانه»، ترجمه علیرضا آن‌سریه، هفت آسمان، ش. اول، ص ۱۰۲۹ / آرجیالد، رابرتسون، عیسی: «اسطوره یا تاریخ؟ ترجمه حسین توپقی / محمد خلیفه حسن احمد، تاریخ الديانة اليهودية، ص ۶۵ /

Josef Kastein, *History And Destiny of The Jew*, P. 9 \ Hans Kung, *Judaism: Between Yesterday and Tomorrow*, P. 48 \ Abraham Malamat, "Origins and Formative period", in: A *History of the Jewish People*, p. 28 \ Hans Kung, *Judaism: Between Yesterday and Tomorrow*, p. 48.

۲. محمد حبیبالله، نامه‌ها و پیام‌های سیاسی حضرت مسیح‌المدن، ترجمۀ سید محمد حسینی، ص ۶۳۶، ۶۳۲ با توضیع اختلاف نسخ) / علی احمدی میانچی، مکاتب الرسول، ج ۳، ص ۷۶۲-۷۵۷ / سعید السماک، مقدمه‌الى الحوار الاسلامي المسيحي، ص ۱۴ و ۱۳ .

۳. در انجلیل بورخنا ۱۷:۲۰ آمده است که حضرت عیسی به مریم مجلده‌ی می‌گرید: «... و لیکن نزد برادران من رفته به ایشان پکر که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما می‌روم». مسیحیان با طرح ناقص آن گفتنند: عیسی می‌گوید نزد پدرم می‌روم تا برآند علیه رسول‌الله استدلال کند. اما از انجاکه رسول‌الله مسلط به کتاب سایر ادیان نیز مستند آنان را به نقل صحیح مطلب دعوت کرده و فرمودند: «اگر به آن کتاب عمل می‌کنید، در آن آمده است: به سوی پدر خودم و شما می‌روم». این نشانه تسلط ایشان به منابع دینی مسیحیان است که از نشانه‌های نبوت است.

۴. احمدین علی طبری، *احتجاج*، ج ۱، ص ۴۵۲۷ .

۵. ابن هشام، *السيرة النبوية*، تحقیق سهیل زکار، ج ۱، ص ۲۶۲ / بسام داود عجک، *الحوار الاسلامي المسيحي* (المبادى، التاريχ، الموضعيات، والاهداف)، ص ۱۱۲-۱۱۳ .

۶. ابن هشام، *السيرة النبوية*، ص ۱۱۸-۱۱۵ / سعید السماک، مقدمه‌الى الحوار الاسلامي، ص ۱۱۸-۱۱۵ / احمدین علی طبری، *احتجاج*، ج ۱۳ / سعید السماک، مقدمه‌الى الحوار الاسلامي المسيحي، ص ۱۳ / احمدین علی طبری، *احتجاج*، ج ۱۳ / سعید السماک، مقدمه‌الى الحوار الاسلامي المسيحي، ص ۱۳ / محمد ابراهیم آیشی، ص ۴۵۱ / محمد بن

موارد به خوبی می‌توان فهمید این نکته است که برخلاف تبلیغات وسیعی که گاه در غرب علیه اسلام و بخصوص نبی اکرم ﷺ مطرح می‌شود، ایشان نه تنها جنگ طلب نبودند، بلکه حتی در اوج قدرت خود نیز همواره بر صلح تأکید داشتند و حتی اگر مخالفان حاضر به پذیرش اسلام نمی‌شدند، آن حضرت سعی می‌نمودند با گرفتن جزءی صلح را برقرار کنند و حتی امکان از جنگ پرهیزند، و همواره تلاش ایشان بر منطقی گفت‌وگو بود و این همان سیره‌ای است که هم‌اکنون نیز مسلمانان، بخصوص شیعیان، بر آن تأکید دارند.

حال با این همه اهتمام به گفت‌وگو و پرهیز از جنگ، آیا هنوز باید بر این نبی مکرم لقب خشنوت طلب داد یا باید او را مبشر رحمت دانست؟ او که در اوج قدرت به اقلیت خود امان می‌دهد، او که پیش از هر جنگ با ابلاغ پیام دعوت خوش، آنها را به حق می‌خواند، او که در اغلب نامه‌های خود از لفظ «سلام بر شما» استفاده می‌کند، او که در نامه‌های خود همه را به عبادت خدا و انجام فرایض دینی و اخلاقی دعوت می‌کند، او که به مسیحیان نجران اجازه می‌دهد در مدينه و در مسجدالنبي به سمت شرق نماز بخوانند و...، آیا شایسته تهمت خشنوت طلبی است یا برآزنده لقب «رحمه للعالمين»؟

نکته قابل توجه این است که ایشان این اعمال را بر اساس تعالیم وحیانی انجام می‌دادند و دیگران را هم به آن دعوت می‌کردند. ایشان به راستی الگوی تعامل با پیروان دیگر ادیان است. باشد که با پیروی از سیره آن بزرگوار، همگان به سمت دفاع عقلانی از دین بر اساس احترام متقابل پیش رویم.

- محمد نعمان، الارشاد، ج ۱، ص ۱۶۹-۱۶۶ / عبدالله بن عبدالله سدآبادی، المقنع فی الامامة، تحقیق شاکر شیع، ص ۶۸۵-۶۸۴ / حامد منتظری مقدم، پرسنی تاریخی صلح‌های پیامبر، من ۱۷۶-۱۷۱.
۷. ابن هشام، السیرة النبویة، ص ۲۸۴ / بسام داود عجک، الحوار الاسلامی، ص ۱۱۲.
۸. محمد بن اسحاق، سیرة ابن اسحاق، من ۲۹۰-۲۸۷ / ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۲، ص ۱۱۳-۱۰۰ / بسام داود عجک، الحوار الاسلامی المنسوب، ص ۱۱۸ و ۱۱۹.
۹. در تاریخ ارسال نامه‌ها اختلاف‌های وجود دارد که در ذی القعده سال ششم یا ذی الحجه سال ششم یا محرم سال هفتم بود، ولی هرجه باشد زمان آن بعد از صلح حدیبیه است. خلاصه یا در اواخر سال ششم و یا اوایل سال هفتم نامه‌ها ارسال می‌شود. مثلًا طبری و ابن البر آن را در سال ششم هجری می‌دانند، ولی مسعودی و ابن اسعد در سال هفتم برخی نیز مثل ابن اسحاق مطلق گفته‌اند (بین صلح حدیبیه و رحلت نبی اکرم).
- ۱۰- مثلًا محمد حمیدالله در نامه‌ها و پیمان‌های سیاسی حضرت محمد: اسناد مصدر اسلام، تصاویر اکثر ابن نامه‌ها و پیمان‌های آورده و گفته است که اینها در کجا هستند و در چه منابعی به چاپ رسیده‌اند. و حتی مدعی کرده است عیناً همان نامه را هم چاپ کند و تعداد خطوط را به تمداد همان خطوط‌های سخنه اصلی بتواند. و همچنین آبیت الله احمدی میانجی، در مکاتیب الرسول، مجموع مکاتیبات پیامبر را با توضیح و متابع... آورده است که ما فقط نامه به مسیحیان را آورده‌یم.
- ۱۱- عزالدین ابن البر، تاریخ کامل، ترجمه مسیدحسین روحانی، ج ۳، ص ۱۰۵۷ / ابراهیم حسن حسن، تاریخ اسلام سیاسی و الدینی والثقافی والاجتماعی، ج ۱، ص ۱۵۹ / محمد بن اسحاق، سیرة ابن اسحاق، من ۱۸۰-۱۷۴ و ۲۲۹-۲۱۳ / محمّد ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۱، ص ۲۲۹-۲۱۴ / احمد بن ایوب متفوی، تاریخ متفوی، ص ۲۲۴ / علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، ج ۲، ص ۴۵۲-۴۲۹ (به همراه تصویر نامه).
- ۱۲- عزالدین ابن البر، تاریخ کامل، من ۱۰۶-۱۰۵۷ / احمد بن متفوی، تاریخ متفوی، ص ۲۲۳ / محمد حمیدالله، نامه‌ها و پیمان‌های سیاسی حضرت محمد، من ۱۶۰-۱۵۳ / حسن ابراهیم حسن، تاریخ اسلام سیاسی، من ۱۵۸ / بسام داود عجک، الحوار الاسلامی المنسوب، من ۱۳۱-۱۲۹ / علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، من ۴۰۶-۳۹۱.
- ۱۳- ساکوتور، بخاطر و یا ضغاطر مغرب (Autocrator) است.
- ۱۴- عزالدین ابن البر، تاریخ کامل، من ۱۰۵۸ / بسام داود عجک،

- دارالفنون، ۱۹۹۸م.
- طبرسی، احمدبن علی، الاحتجاج، تهران، اسود، ج ۴، چ ۴۱۶، آق.
- عجک، بسام داود، *العوارض الاسلامي المسيحي* (المبادي، التاریخ، الموضوعات، والاهداف)، دمشق، دارقطبیه، ۱۹۹۸م.
- مفید، محمدبن نعمان، الارشاد، قم، مؤسسه آل البيت لایحاء التراث، ۱۳۷۴ق.
- منتظری مقدم، حامد، پرسنی تاریخی صلح های پیامبر، قم، مؤسسه آموزش و پژوهش امام خمینی، ۱۳۸۲م.
- یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمدابراهیم آبی، تهران، علمی و فرهنگی، ج ۳، ۱۳۷۱.
- Kastein, Josef, *History And Destiny of The Jew*, translated From The German By Hunter Paterson, New York, Garden City Publishing Co, 1936.
- Kung, Hans, *Judaism: Between Yesterday and Tomorrow*, New York, Continuum, 1996.
- Malsmat Abraham, "Origins and Formative period", in: *A History of the Jewish People*, ed. by: H. H. Ben-Sasson, Cambridge, Harvard University Press, 1994.
- متابع
- ابن اثیر، عزالدین، *تاریخ کامل*، ترجمه حسین روحانی، تهران، اساطیر، ۱۳۷۴.
- ابن اسحاق، محمد، *سیرة ابن اسحاق (السیر و المغازی)*، تهران، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، ۱۳۶۸.
- ابن هشام، *السیرة الشیعیة*، تحقیق سهیل زکار، بیروت، دارالفکر، ۱۳۰۰م.
- احمد، محمد خلیفه حسن، *تاریخ الدینية اليهودیة*، قاهره، دارقباء للطباعة و النشر والتوزیع، ۱۹۹۸م.
- احمدی میانجی، علی، *مکاتیب الرسول*، تهران، دارالحدیث، ۱۴۱۹ق.
- باروخ اسپنسر، «مصنف واقعی اسفار پنج گانه»، ترجمه علیرضا آلبوریه، هفت آسمان.
- حسن، ابراهیم حسن، *تاریخ الاسلام السیاسی و الدینی و الثقافی و الاجتماعی*، بیروت، دارالاندلس، ۱۹۹۴م.
- حمیدالله، محمد، *نامه ها و پیمان های سیاسی حضرت محمد*، ترجمه سیدمحمد حسینی، تهران، سروش، ۱۳۷۴م.
- رابرتسون، آرچیبالد، هیبسی: *اسطوره یا تاریخ؟ ترجمه حسین توفیقی*، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۷۸م.
- سدآبادی، عبدالله بن عبدالله، *المقفع فی الاماھة*، تحقیق شاکر شیع، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۴ق.
- سماک، محمد، *مقدمة الى العوارض الاسلامي - المسيحي*، بیروت،